

## تأملی بر «حکمت عرشی» در متون روایی

هادی فنائی نعمت سرا<sup>۱</sup>

### چکیده

پژوهش پیش‌رو در پی تبیین این مسأله است که «آیا گشودگی حکمت عرشی و معارف قدسی، اختصاص به ره‌آوردهای وحیانی با طریقت پیامبری دارد یا حقیقتی پایدار برای زمان‌های مختلف است»؟

رویکرد هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی احادیث در این خصوص، به مقتضای فیاض بودن خداوند، بر چنین گشودگی و ارتباطی به‌سان حقیقتی مستمر و جاودانه تأکید دارد. از این‌رو، جریان حکمت عرشی امری مستمر بوده و تنها شرط آن قابلیت است که حاصل مجاهدت در طریقت بندگی خالصانه خداوند است. براساس مبانی شیعیان مسلمان، همان‌گونه که آفرینش و رزاقیت الهی انقطاع‌ناپذیر است، ارتباط اولیاء الهی با خداوند و به‌تبع آن، نزول حکمت عرشی بر جانشان نیز امری پایدار می‌باشد. ضرورت بررسی این مسأله از آن‌روست که بازخوانی و ژرف‌نگری در متون روایی از این منظر، افق‌های تازه‌ای را می‌گشاید و منظومه معرفت دینی را غنای بیشتری می‌بخشد و تحلیل دیگری از خاتمیت پیامبری و نیز پایداری ارتباط با خداوند و اخذ نظام معرفتی ویژه را ارائه می‌دهد. اولیاء الهی با تهذیب نفس در پرتو هدایت الهی و با بسط جانشان، به مقام قرب حق رسیده و این توفیق را دارند که مستقیم و یا از طریق ملک قدسی به مخزن علم الهی راه یابند. ره‌آورد این اتصال، حکمت عرشی است. چنین حکمتی نه‌تنها خارج از چارچوب قرآن و احادیث نیست، بلکه تفسیر شریعت نیز محسوب می‌گردد.

**واژگان کلیدی:** حکمت عرشی، معارف وحیانی، پارسایی، اتصال و اولیاء الهی.



## مقدمه

انسداد باب وحی رسالی و تشریحی که مشتمل بر شریعت و قانون می‌باشد، بعد از رحلت رسول خدا ﷺ امری انکارناپذیر است. به همین جهت پیامبر اعظم ﷺ، پیامبر خاتم بوده و اسلام نیز دین خاتم و ابدی است. با توجه به جامعیت و کمال دین، انتظار بعثت پیامبر دیگر از اساس باطل و توجیه‌ناپذیر است. منتها سؤال این است که آیا با پایان‌پذیری عصر خاتمیت، ابواب آسمان به‌طور کلی به روی اهل زمین بسته شد یا هم‌چنان روزنه‌ای به‌سوی بشر مفتوح باقی مانده است؟ به عبارت دیگر، آیا هرگونه ارتباط آسمان و زمین و دریافت معارف عرشی، مخصوص و منحصر در مقام نبوت بوده و پس از پیامبر کسی قادر به دریافت معارف عرشی و وحیانی نیست؟

از کاوش و تفقه در متون روایی به‌وضوح می‌توان دریافت که ارتباط و اتصال بشر با خزانه علم الهی و دریافت حکمت عرشی و قدسی منحصر و متوقف در پیامبر اعظم ﷺ نیست و این باب بعد از رحلت آن حضرت، همواره برای شایستگان این طریق تا پایان تاریخ مفتوح است؛ گرچه باب نزول وحی رسالی و تشریحی پس از رحلت نبی خاتم به کلی مسدود گشته است. این بحث را از دو منظر وحی‌شناسانه و انسان‌شناسانه می‌توان کاوش و تحلیل نمود. ولی این مقاله در صدد اثبات گشودگی، انفتاح باب حکمت عرشی، با تأکید بر احادیث، ناظر به ظرفیت‌ها و قابلیت‌های انسان است.

## ظرفیت‌ها و قابلیت‌های انسان

در منابع روایی، احادیث زیادی بیانگر میزان قابلیت‌ها و ظرفیت‌هایی است که خداوند در

انسان به ودیعه گذاشته است. بهره‌مندی از این قابلیت‌ها و ظرفیت‌ها به منظور دست‌یابی به حکمت عرشی و قدسی علاوه بر نیاز به تلاش شخصی، در گرو پذیرش ولایت الهی است. شکوفایی و رشد و بالندگی این ظرفیت‌ها به این حقیقت بستگی دارد که انسان تا چه اندازه ولایت خداوند را بپذیرد و برای ارتباط، اتصال و قرب به او تلاش نماید تا در نتیجه از مخزن علم الهی اشراب گردد.

قابلیت و ظرفیت آدمی گوهر نابی است که شیطان برای ربایش آن همواره در کمین است. راه‌زنی شیطان نیز بدون اطاعت از او و پذیرش ولایتش امکان‌پذیر نیست. اگر کسی ولایت شیطان را بپذیرد و او را ملاک و معیار قرار داد، در این صورت شیطان در جان او به گونه‌ای نفوذ و رسوخ می‌کند که آن شخص به صورت شیطان مجسم در می‌آید. در این حالت، شیطان تمام جسم و عقل و دیگر مجاری ادراکاتی او را تصرف کرده و به عنوان ابزار کار خود قرار می‌دهد. در واقع شیطان فرد را به تسخیر خود درآورده و مطیع خود می‌نماید. این حالت را می‌توان شیطان‌وارگی یا شیطان‌گونگی نامید که حاصل اطاعت از شیطان است. ثمره تلخ شیطان‌وارگی، قطع شدن ارتباط آدمی با مبادی عالی و روح قدسی است که آن هم به‌نوبه خود محرومیت از دست‌یابی به حکمت عرشی را در پی دارد. اگر آدمی شیطان را ملاک و معیار کار خود قرار دهد، وجودش شیطانی می‌شود و شیطان او را شریک و همکار و یا دام و ابزار خود قرار داده و در پیشبرد نقشه‌ها و کارهایش از چنین شیطان‌زده‌ای استفاده می‌کند. کمترین نشانه شیطان‌زدگی و شیطان‌وارگی، ظلمت و تاریکی است که بر دل و جان شیطان‌زده مستولی می‌شود.

تا تو تاریک ملول و تیره‌ای      دان که با دیو لعین همشیره‌ای

(مولانا، ۱۳۷۸، دفتر اول)

در سخنان حضرت علی علیه السلام این نوع تسخیر و شیطان‌زدگی به نیکوترین وجه بیان شده است. آن حضرت در این خصوص می‌فرماید: «فَنظَرُ بَاعَيْنَهُمْ، وَ نَطَقُ بِالسَّنْتِهِمْ (نهج البلاغه، خطبه ۷)؛ شیطان با چشم آنان می‌نگرد و با زبان‌شان سخن می‌گوید». حضرت برای اینکه نهایت نفوذ شیطان در وجود انسان شیطان‌گرا را مجسم کند می‌فرماید: «فَبَاضَ وَ فَرَّخَ فِي صَدُورِهِمْ (نهج البلاغه، خطبه ۷)؛ شیطان در سینه‌های آنان تخم گذاشته و در آن جوجه می‌پروراند».

حضرت در واقع شیطان را به مرغ، و سینه آدمی را به آشیانه‌ای تشبیه کرده است که این

مرغ در آن آشیانه تخم کرده و جوجه می‌پروراند. لذا همان‌گونه که مرغ ملازم آشیانه خود است، شیطان نیز از شخص رام‌شده و آشیانه‌اش (صدر و سینه او) خارج نمی‌شود و در این دل جا خوش کرده و همواره همراه اوست. هنگامی که شیطان وجود کسی را این‌گونه تسخیر کرد و آن شخص شیطان‌واره شد، آنگاه شیطان با زبان او سخن می‌گوید و با چشم او می‌بیند و با مغز او می‌اندیشد، تمام اعمال و اهدافش را به‌وسیله این شخص انجام می‌دهد. گویا آدمی غلام و ابزار و آلت شیطان می‌گردد. در این صورت نگاهش، زیانش و اندیشه‌اش شیطانی خواهد بود و شیطان حرف‌های باطل خود را از زبان او خواهد گفت.

بنابراین با پذیرش ولایت شیطان، وجود انسان شیطانی می‌شود و انسان به اخلاق ابلیسی تخلق پیدا کرده و مبتلا به شیطان‌وارگی و شیطان‌گونگی می‌گردد. حال اگر انسان ولایت خدا را بپذیرد، تخلق به اخلاق الهی پیدا کرده و خداگونه می‌شود و آنگاه از زبان خدا سخن می‌گوید یا اینکه خدا از طریق زبان او سخن می‌گوید. در اندیشه دینی، انسان موجودی است که در جان او بی‌نهایت استعداد نهفته است؛ به‌گونه‌ای که در پرتو تعالیم و حیانی و التزام به آن، تا سرحد فرشتگان صعود یافته و خلیفه خدا و مظهر اسماء و صفات الهی در زمین می‌شود: «لکاد العفیف ان یکون ملکاً من ملائکه الله (نهج‌البلاغه، حکمت ۴۷۵)؛ شخص عقیف و پاکدامن، فرشته‌ای از فرشتگان خداست».

وجود فرشتگان، وجود نوری است. از این‌رو عقل و علم محض هستند. آدمی نیز با طهارت نفس و بندگی خالصانه خدا و پذیرش ولایت الهی، از ظلمت نفس به نور عقل می‌رسد: «يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (بقره ۲، ۲۵۷) و خداوند قلب او را نورانی می‌کند: «هذا عبد نورالله قلبه بالایمان؛ بنده‌ای است که خداوند جانش را با ایمان نورانی کرده است» (کلینی، ۱۳۶۲، ج ۲، ح ۵۳).

نورانی شدن دل تنها از ناحیه خدا صورت می‌گیرد: «انت الذي اشرفت الانوار في قلوب اولیائک» (محدث قمی، ۱۳۸۶، دعای عرفه). با نورانی شدن جان مؤمن، زمینه اتصال به مبادی عالی هستی و مخازن علم الهی فراهم می‌آید و در این هنگام صاحب حکمت عرشى می‌گردد. هر قدر گنجایش جان آدمی بیشتر باشد، بهره‌مندی او از حکمت عرشى بیشتر خواهد شد؛ تا جایی که خودش می‌تواند به خزینه علم الهی تبدیل شود.

### خداگرایی و خداگونگی

ارتباط و اتصال با مخزن علم الهی و بهره‌مندی از حکمت عرشى در گرو خداگرایی و

خداگونه شدن است. این ارتباط و اتصال با خداوند امری ممکن و دوسویه است. اگر بنده‌ای خالصانه خدا را بخواهد و بخواند، خداوند نیز او را می‌پذیرد و به سؤال و خواسته‌اش پاسخ می‌دهد: «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ» (بقره (۲)، ۱۸۶)؛ «در مراتب و مراحل بالاتر از خواستن و خواندن، چنانچه کسانی در راه قرب به حق و لقاءالله سعی و تلاش کنند و در این وادی پر مشقت صبوری و استقامت نمایند، فرشتگان بر آنها نازل می‌گردند و پیام خداوند را به آنها می‌رسانند؛ پیامی که مشتمل بر بشارت، علوم و معارف غیبی، آرامش و طمأنینه است: «الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ» (فصلت (۴۱)، ۳۰).

بعد از رحلت پیامبر ﷺ، نزول فرشتگان به زمین هم‌چنان ادامه دارد؛ همان‌گونه که هر سال فرشتگان در شب قدر بر ولی‌الله اعظم ﷺ برای عرض اعمال و ثبت تقدیر بندگان نازل می‌شوند. رفت‌وآمد و ارتباط فرشتگان با اهل بیت ﷺ به قدری زیاد است که مرحوم کلینی یک باب را در کافی به همین مسأله اختصاص داده است: «انَّ الْأئِمَّةَ تَدْخُلُ الْمَلَائِكَةُ بَيْوتَهُمْ وَ تَطَأُ بَسَطَهُمْ وَ تَأْتِيهِمْ بِالْأَخْبَارِ (همان، ۳۹۳)؛ فرشتگان به خانه‌های اهل بیت ﷺ می‌آیند و بر فرش خانه‌شان گام می‌نهند و برایشان اخبار می‌آورند». اهل بیت پیامبر ﷺ تنها کسانی هستند که به سبب این اتصال و ارتباط و قرب به حضرت حق، ناب‌ترین و زلال‌ترین معارف الهی نصیبشان شده است. کسانی که در مکتب اهل بیت ﷺ رشد و پرورش یافته‌اند، به مقدار ارتباط و اتصال با حق از خزانه علم الهی برخوردار می‌شوند.

مرحوم کلینی در کتاب کافی، بابی با عنوان «انَّ الْأئِمَّةَ وَوَلَاتِ أَمْرِ اللَّهِ وَخَزَنَةُ عِلْمِهِ» باز کرده و احادیثی را در این باب نقل می‌کند. مضمون این احادیث این است که «ائمه خزانه دار علم الهی‌اند».

امام صادق ﷺ می‌فرماید: «نحن ولاة امر الله و خزنة علمه و عيبه و وحى الله» (کلینی، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۱۹۲)؛ «ما ولی امر خدا و گنجینه علم خدا و صندوق وحی خدا هستیم». از امام باقر ﷺ هم پیرامون جایگاه اهل بیت ﷺ سؤال شد: «من انتم؟ قال نحن خزّان علم الله» (همان)؛ ما خزانه‌دار علم خداوند هستیم». در زیارت جامعه نیز از اهل بیت ﷺ به «خزّان العلم» تعبیر شده است؛ زیرا ظرفیت وجودی آنان به اندازه‌ای است که وارث علمی الهی‌اند: «هم عیش العلم و موت الجهل (نهج‌البلاغه، ۲۳۹)؛ آنان حیات علم و مرگ جهلند» یا «و معادن العلم وینایع الحکمه (همان، ۱۰۹)؛ معادن علم و چشمه‌های حکمتند».

این تعبیر نشان می‌دهد که ظرفیت جان آدمیان در تلقی حکمت عرشى بسیار زیاد است. در مکتب اهل بیت علیهم‌السلام علاوه بر راه دست‌یابی به حکمت عرشى، کیفیت ارتقای ظرفیت وجودی انسان نیز بیان گردیده است. جز این مکتب، راه صحیحی برای دریافت حکمت عرشى نیست: «شرقاً و غرباً لاتجدان علماً صحیحاً الاًشئاً ماخرج من عندنا اهل البيت (کلینی، ۱۳۶۲، ج ۱، ۳۹۹)؛ اگر به شرق یا غرب عالم بروید، علم صحیحی نمی‌یابید، مگر آنچه از ما رسیده باشد». لذا نه تنها علم و حکمت نزد اهل بیت علیهم‌السلام است، بلکه راه‌های دست‌یابی به حکمت عرشى را نیز در مکتب آنان باید جست.

در میان اهل بیت علیهم‌السلام، علی علیه‌السلام در مواجهه با معارف الهی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. ارتباط تنگاتنگ مقام نبوت و مقام وصایت موجب گردید که گوش و جان نبی و وصی هماهنگ شود و هر آنچه بر نبی نازل می‌شد، وصی او نیز از آن بهره‌مند گردد. با توجه به اینکه علی علیه‌السلام نفس پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است، بدین سبب در حریم نبوت راه می‌یافت و حقیقت وحی را ادراک می‌نمود. آن حضرت در سخنانش از این ماجرا این‌گونه پرده‌برداری و رمزگشایی می‌کند: «اری نور الوحی و الرساله و اشم ریح النبوه و لقد سمعت رنه الشیطان حین نزل الوحی علیه فقلت یا رسول الله ما هذه الرنه فقال هذا الشیطان قد آیس من عبادته انک تسمع ما اسمع و ترى ما اری الاً انک لست بنبئى (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۹۲)؛ من نور وحی و رسالت را می‌دیدم و بوی نبوت را می‌بوییدم. وقتی که وحی بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرود آمد، ناله شیطان را شنیدم. گفتم ای رسول خدا! این ناله کیست؟ گفت: شیطان است که از اطاعت خویش مأیوس گردید. آنگاه فرمود: یا علی! آنچه را من می‌شنوم، می‌شنوی و آنچه را من می‌بینم، می‌بینی؛ جز اینکه تو پیامبر نیستی».

از تعبیری که در این سخن حضرت - که فرموده است: «اری نور الوحی و الرساله و اشم ریح النبوه» - آمده است، به‌خوبی می‌توان نسبت آن حضرت با وحی الهی را فهمید. وسعت وجودی حضرت علی علیه‌السلام به‌اندازه‌ای بود که نور وحی را می‌دید و عطر نبوت را استشمام می‌کرد. به‌همین سبب پیامبر می‌فرماید: «انک تسمع ما اسمع و ترى ما اری». لذا هر آنچه گوش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌شنیده، گوش حضرت علی علیه‌السلام نیز می‌شنیده و هر آنچه چشم رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌دیده، چشم علی علیه‌السلام نیز می‌دیده است. این هماهنگی میان چشم و گوش نبی با وصی او ریشه در اتحاد نفس نبی با وصی دارد؛ همان‌گونه که در آیه مباحله بدان تصریح شده است: «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ آبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ» (آل عمران (۳)، ۶۱)؛ «بگو

بیاید ما و شما بخوانیم فرزندان و زنان و نفوس خود را تا باهم مباحله کنیم». مفسرین اتفاق نظر دارند که مقصود از «انفسنا» در این کریمه، فقط علی علیه السلام است. طبرسی می نویسد: «وانفسنا یعنی علیاً خاصه» (طبرسی، ۴۰۸، ج ۲، ص ۷۶۴). اعلام اهل سنت در تفسیر این آیه روایاتی را نقل کرده اند که در روز مباحله، پیامبر «علی، فاطمه، حسن و حسین: را به مباحله آورد و فرمود: «[و قال: ] هؤلاء ابناؤنا و نساؤنا و انفسنا» (طبری، ۴۱۲، ج ۳، ۱۹۲). علامه ابوبکر جصاص نیز می نویسد: روات و سیره نویسان اتفاق نظر دارند که روز مباحله، پیامبر صلی الله علیه و آله «علی، فاطمه، حسن و حسین: را به مباحله آورد و فرمود: اینها فرزندان، نفوس و زنان ما هستند. در این میان، جز علی علیه السلام کسی دیگر نیست تا نفس نبی محسوب گردد» (جصاص رازی، ۱۴۰۵، ج ۳، ص ۱۴).

در برخی احادیث آمده است که اهل بیت: محدث (به فتح دال) هستند. به این معنا که فرشتگان با آنها سخن می گفتند و اخبار آسمان و زمین را برای آنان می آوردند. جبرئیل بعد از رحلت رسول خدا به صورت مداوم بر حضرت فاطمه علیها السلام نازل می شد و علاوه بر عرض تسلیت، او را از اخبار زمین و آسمان مطلع می کرد و علی علیه السلام نیز اخبار فرود آمده بر فاطمه علیها السلام را نیز مکتوب می کردند: «کان جبرئیل علیه السلام یأتیها فیحسن عزائها علی ایها و یطیب نفسها و یخبرها عن ایها و مکانه و یخبرها بما یکون بعدها فی ذریتها و کان علی علیه السلام یکتب ذالک فهذا مصحف فاطمه علیها السلام» (کلینی، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۲۴۱).

با تأمل در این حدیث می توان به چند نکته پی برد:

**اولاً** ارتباط جبرئیل با حضرت فاطمه علیها السلام آن قدر نزدیک بود که به عنوان مونس غم های ایشان بوده و او را در غم فراق رسول خدا صلی الله علیه و آله و مصائب بعد از رحلت وی دلداری می داد. این نوع ارتباط عاطفی حکایت از قرب آن حضرت با خداوند دارد.

**ثانیاً** جبرئیل اخبار عالم آخرت و آنچه بر پیامبر صلی الله علیه و آله در آنجا می گذشت را به فاطمه علیها السلام خبر می داد. وجه محدثه بودنش نیز به سبب ارتباط و گفت و گوی آن حضرت با فرشتگان است. علاوه بر حضرت علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام، سایر ائمه علیهم السلام نیز از این موهبت الهی برخوردار بودند. امام کاظم علیه السلام می فرماید: «الائمة علماء صادقون مفهمون محدثون» (همان، ص ۲۷۱). نه تنها امامان معصوم به چنین مقامات علمی رسیده بودند، بلکه برخی از فرزندان ائمه که به حسب ظاهر از مقام امامت و عصمت برخوردار نبودند نیز قابلیت اتصال به خزانه علم الهی را پیدا کرده بودند. یکی از نمونه های برجسته آن، حضرت زینب علیها السلام است.



آن حضرت به مقامی رسید که امام زین العابدین علیه السلام به ایشان فرمود: «انت بحمدالله عالمه غیر معلّمه و فهمه غیر مفهّمه» (محدث قمی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۵۸۸). گرچه حضرت زینب در بیت وحی نشوونما کرده و از محضر علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام تلمذ نموده است، لیکن از این روایت می‌توان این را فهم کرد که او مستقیماً به مبادی عالی معرفت متصل بوده و از دانش و حیانی بهره‌مند شده است.

در اندیشه شیعی، تفقه و اجتهاد حاصل مجاهدات علمی و عملی و برخوردار شدن از قوه قدسی (عقل قدسی) به منظور کشف اراده تشریحی خداوند است. چنین معرفتی را در فرض اصابه به واقع (علم الهی) می‌توان تنها بخشی از حکمت عرشی در ساحت فروعیات محسوب نمود. برخی از فقهای شیعه، علاوه بر اینکه در علوم ظاهری سیر انفسی کرده‌اند، در وادی معرفت نیز روزنه‌هایی به سوی آنان گشوده شده است.

نحوه صدور بعضی از احکام حکومتی به گونه‌ای است حکایت از ارتباط و اتصال آن فقیه به فراسوی عالم ماده دارد. ارتباط و اتصال اهل بیت علیهم السلام با خزانه علم الهی و دست‌یابی آنان به حکمت عرشی، حقیقتی است که در متون روایی به آن تصریح شده و غیر قابل‌انکار است. مهم‌ترین پرسش در این پژوهش این است که آیا به جز اهل بیت علیهم السلام کسان دیگری نیز می‌توانند به خزانه علم الهی متصل شده و از حکمت عرشی بهره‌مند گردند؟

### ارتباط و اتصال اولیاء خدا با مبادی عالی معارف

از تأمل در برخی احادیث به دست می‌آید که بدون شک امکان دست‌یابی به حکمت عرشی برای اولیاء خدا نیز ممکن است. دریافت حقایق عرشی و وحیانی از جواهر عقلی و روح قدسی، قابلیت‌هایی می‌خواهد که فقط برای برخی از بندگان و اولیاء خاص خداوند که به لحاظ حکمت نظری و عملی به کمال رسیده‌اند امکان‌پذیر است. گرچه راه نیل به این‌گونه معرفت دشوار است، ولی مسدود نیست. رسول اعظم صلی الله علیه و آله به ابوذر فرمود: «یا اباذر ما زهد عبد فی الدنيا الا انبت الله الحکمه فی قلبه وانطق بها لسانه» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۴، ص ۸۰)؛ هر بنده‌ای که در دنیا شیوه زهد و پارسایی پیشه کند، خداوند درخت حکمت را در جان او می‌رویانند و ثمره آن را در زبان او جاری می‌نماید». احادیث فراوانی در جوامع روایی وجود دارد که مشتمل بر امکان دست‌یابی به حکمت عرشی است. اینک به تحلیل برخی از این احادیث می‌پردازیم.

## امکان دستیابی به حکمت عرشی در حدیث «قرب نوافل»

اگر انسان در پرتو حمایت و هدایت ولیّ واصل قرارگیرد، سرانجام به مقام قرب الهی نائل می‌شود و وجودش الهی و خداگونه می‌گردد. در چنین مقام و مرتبه‌ای نه تنها به حکمت عرشی دست می‌یابد، بلکه از زبان خدا سخن می‌گوید و یا اینکه خدا با زبان او سخن می‌گوید. این حقیقت در حدیث «قرب نوافل و فرائض» به خوبی آمده است.

حدیث قرب نوافل از احادیث قدسی است که در منابع حدیثی معتبر شیعه و سنی ذکر شده است. در فرازی از این حدیث می‌فرماید: «هیچ بنده‌ای از بندگان من به چیزی محبوب‌تر از آنچه بر او واجب کردم به من تقرب نجوید. او با به‌جا آوردن مستحبات چنان به من نزدیک می‌شود که دوستش می‌دارم. وقتی که دوست‌دار او شدم، گوش او می‌شوم که با آن می‌شنود و دیده او که با آن می‌بیند و زبان او که با آن سخن می‌گوید (کنت سمعه الذي يسمع وبصره الذي يبصر بها و لسانه الذي ينطق به)» (کلینی، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۳۵۲).

### ایضاح معنایی حدیث قرب نوافل

مراد از قرب در این حدیث چیست؟ به نظر می‌رسد منظور از قرب همان اتصال و ارتباط وجودی عبد با حق باشد که نتیجه آن بهرمندی از حکمت عرشی است. به عقیده آیه‌الله جوادی آملی، منظور از قرب در این حدیث قرب معنوی است که انسان در سلوک عملی خود با قصد قربت تحصیل می‌نماید و عملی که بنده را به خداوند نزدیک می‌کند قربان و نزدیک‌کننده او نامیده می‌شود؛ مانند نماز که درباره آن آمده است: «الصلوة قربان کل تقی؛ نماز تقرب و در نتیجه نزدیک‌کننده هر انسان باتقوی است» (جوادی آملی، ۱۳۷۵، ص ۳۰). نکات بسیاری در این حدیث قدسی نهفته است که نیاز به بحث و گفت‌وگو دارد:

۱. در این حدیث، سر تقرب و عامل حرکت عبد به سوی خداوند و دریافت «حکمت عرشی» عشق، محبت، اطاعت و عبادت عاشقانه است. عبد سالک به وسیله نوافل به خدا نزدیک می‌شود تا آنجاکه محبوب خدا می‌شود؛ زیرا این نوافل را اولاً از روی محبت خدا به‌جا می‌آورد نه برای محو سیئات یا جبران نقص فرائض. ثانیاً آن‌قدر سیر در وادی محبت را ادامه می‌دهد، تا از محبّ خدا بودن به محبوب خدا شدن نائل شود. وقتی عبد سالک محبوب خدا شد و خداوند نیز محبّ او، همه مجاری ادراکی و تحریکی او به عهده خدا است. اگر او می‌فهمد، با نور علمی خدا می‌فهمد و اگر کاری انجام می‌دهد، با قدرت خدا

انجام می‌دهد. اگر می‌شنود، با سمع خدا می‌شنود و اگر می‌بیند، با بصیرت الهی می‌بیند و اگر سخن می‌گوید، با زبان الهی سخن می‌گوید. چنین انسانی نه در مسائل علمی درمانده می‌شود، نه اشتباه می‌فهمد و نه عجز و معصیت در کار او راه دارد. وقتی به این مقام برسد و [در این زمان] خداوند را بخواند، خدا او را اجابت می‌کند و اگر چیزی از خدا بخواهد، خداوند به او عطا خواهد کرد (جوادی آملی، ۱۳۸۵، ص ۷۱).

۲. اغلب گمان می‌کنند که فضیلت اعمال واجب بیش از مستحبات است و فرائض مقدم بر نوافل است. لیکن برخی موارد از این قاعده خارج است. در موارد خاص فزونی اجر و فضیلت بدان سبب است که انجام برخی نوافل مشتمل بر مصلحتی افزون بر انجام واجب است، بدون اینکه معارض با واجب باشد.

از این حدیث استفاده می‌شود که انسان در مسیر بندگی خداوند، با انجام نوافل به‌جایی می‌رسد که خداوند گوش، چشم، زبان و دست او می‌شود و مجاری ادراکی او به اذن خداوند عمل می‌کند. این کلام استعاری بیان‌گر این حقیقت است که ابزار شناخت او خداگونه می‌گردد.

وقتی انسان به این جایگاه و مقام رسید، هر آنچه می‌بیند از نگاه خداست و هر آنچه می‌شنود از ناحیه خدا می‌شنود و آنچه می‌گوید از زبان خدا می‌گوید و حتی مستجاب‌الدعوه نیز می‌گردد و هر چه از خداوند بخواهد، خداوند به او عطا می‌کند (ان دعانی اجبته و ان سألتی اعطیته). این حدیث در صدد بیان این مطلب است که عبد با بندگی خالصانه به جایی می‌رسد که محبوب خداوند می‌شود و این انس و ارتباط عاشقانه موجب می‌شود دیدگان الهی پیدا کرده و در پرتو انوار الهی ببیند، بشنود و بگوید.

در حدیث شریف نبوی نیز آمده است: «اتقوا فراسه المؤمن فانه ينظر بنور الله (صدوق، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۲۰۰)؛ از زیرکی مؤمن پروا داشته باشید؛ زیرا که او در پرتو نور خدا می‌بیند». بنابراین عبد صالح خدا با انجام نوافل، آن‌قدر به خدا نزدیک می‌گردد که خداوند تمام وجود او را کاملاً تصرف می‌کند؛ تاجایی که سمع و بصر و لسان بنده‌اش می‌شود. عبد با سمع، بصر، لسان و دست خدا می‌شنود، می‌بیند، سخن می‌گوید و عمل می‌کند.

۳. براساس این حدیث، خداوند هیچ‌گاه راه وصال و تقرب اولیائش را به‌سوی خود مسدود نمی‌کند و این مسیر را همواره برای مسافران کویس جهت دریافت حکمت عرش باز گذاشته است. از آیاتی مانند آیه ۱۷ سوره انفال هم می‌توان این را استنباط کرد

که مجاهدین فی سبیل الله نیز به مقامی می‌رسند که خداوند دست و بازوی آنان می‌گردد؛ زیرا در این آیه می‌فرماید: «فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» (انفال (۸)، ۱۷)؛ شما کفار را نکشتید، بلکه خداوند کشت و تو هنگامی که تیر انداختی، [تو] تیر نینداختی بلکه خداوند تیر انداخت». بنابراین انسان در مقام قرب نوافل و جهاد فی سبیل الله مجرای فعل خداوند می‌شود. یا اینکه خداوند در مقام فعل، از طریق بنده‌اش عمل می‌کند.

این حدیث و نظایر آن صرفاً جنبه نظری و توصیفی ندارد. بلکه در صدد بیان امکان دریافت حکمت عرشی و نحوه دست‌رسی به آن در تمام عصرها و نسل‌هاست. همچنین عبد صالح را ترغیب و تشویق می‌کند به اینکه چنانچه ملتزم به فرائض و نوافل گردد، تمام موانع بین او و مخازن علم الهی برطرف می‌گردد و پس از آن، حکمت عرشی بر جان و قلبش نازل شده و از قلب به بیان و بنانش سریان می‌یابد.

به عقیده حکیم سبزواری اولیای الهی با طی این منازل، سرانجام در حکمت نظری میراث بر علم حق می‌شوند و آنچه شایسته دانستن است به آنها داده می‌شود: «بان یصیر جمعاً حاضراً مشاهداً بحيث لا یغیب شیئی منها. هذا فی النفوس القویه التي لا یشغلها شأن عن شأن» (سبزواری، ۱۳۶۹، ص ۱۸۶) تمام حقایق عالم در نزد آنها حاضر شده و آن را مشاهده می‌نمایند؛ به گونه‌ای که چیزی از نظر آنها غیب نیست. این‌گونه ادراک و شهود در نزد انفاس قوی است که اشتغال به کاری، آنها را از کار دیگر باز نمی‌دارد. چنین مقام و مرتبه‌ای برای انسان که برترین مخلوق و خلیفه خداست، کاری دست‌یافتنی است.

همه قابلیت‌های لازم را خدا برایش مهیا کرده است. با داشتن چنین ظرفیتی در پرتو هدایت و حمایت حضرت حق، به مقام عبودیت و بندگی می‌رسد و بندگی به دنبال خود تابندگی حکمت عرشی را در صحیفه جانش به ارمغان می‌آورد. عین همین تعبیر در سخن امام صادق (ع) آمده است: «العبودیه جوهره کنهها الربوبیه» (محمدی ری شهری، ۱۴۰۵، ج ۷، ص ۱۳)؛ عبودیت گوهری است که ربوبیت در درونش نهفته است.

عبد با نهایت بندگی‌اش تشبه به صفات معبودش می‌یابد. همان‌گونه که معبودش حکیم است و کلامش حکمت، عبد نیز به تناسب ظرفیت وجودی‌اش صاحب حکمت عرشی از ناحیه حضرت حق می‌گردد: «يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ» (بقره (۲)، ۲۶۹)؛ خدا فیض حکمت را به هر که خواهد عطا کند

و به هر کسی حکمت دهد، به او خیر بسیار زیاد داده است. این حقیقت را جز صاحبان خرد متذکر نگردند.

### حدیث قرب فرائض

حدیث «قرب فرائض» نیز در برخی منابع آمده است؛ گرچه شهرت حدیث قرب نوافل را ندارد. در این حدیث نیز عامل قرب به حضرت حق، انجام واجبات است. آیا منظور از قرب فرائض و قرب نوافل صرفاً عبادات واجب و مستحبی است؟ ظاهر این احادیث مقید به عبادات نیست و از این جهت اطلاق دارد. بنابراین می‌تواند هر عملی باشد که خداوند بر بنده‌اش مستحب یا واجب کرده است؛ مگر اینکه گفته شود همان‌گونه که واژه نوافل در حدیث قرب نوافل انصراف به نمازهای مستحبی دارد، قرب فرائض نیز چنین است:

«قال الله عزوجل ما يتقرب اليّ عبدی بشيئ احب اليّ مما افترضت عليه و ما زال يتقرب اليّ عبدی بالفرائض حتى اذا ما احبّه و اذا احبته كان سمعی الذي اسمع به و بصري الذي ابصر به و یدی التي ابطش بها (خوئی، ۱۴۰۰ق، ج ۱۹، ص ۳۲۲)؛ چیزی به اندازه انجام فرائض، بنده‌ام را به من نزدیک نمی‌کند. با انجام فرائض، بنده‌ام به اندازه‌ای به من نزدیک می‌شود که دوستدار او می‌گردم. وقتی محبوب من شد، او گوش من می‌شود که با آن می‌شنوم و چشم من می‌شود که با آن می‌بینم و دست من می‌شود که با آن کار می‌کنم».

براساس این حدیث نیز انسان با انجام فرائض به اندازه‌ای به حضرت حق نزدیک می‌گردد که مظهر و مجلای حق و فانی در او می‌گردد که دیگر خودی برای او باقی نمی‌ماند.

تفاوت قرب نوافل با قرب فرائض در این است که اولاً عباد در قرب نوافل پا را از فرائض فراتر می‌نهد و به مقامی می‌رسد که گویی حق تنزل کرده و چشم و گوش و زبان عباد می‌گردد، ولی شنونده، بیننده و گوینده عباد است. اما در قرب فرائض، عباد صعود می‌کند و چشم، گوش، زبان و... حق می‌شود. در این مرحله خداوند در مقام فعل، با اعضاء بنده‌اش کار می‌کند. اهل معرفت تفاوت این دو قرب را مانند فرق بین تنزل و ترفع و نزول و صعود می‌دانند.

بر مبنای این احادیث، اگر قابلیت‌های انسان به فعلیت برسد، تا افق وحی و نبوت پیش می‌رود و به خزائن علوم و معارف الهی دسترسی می‌یابد و حتی به جایی می‌رسد که برخی انبیا به منزلت و مقام او غبطه می‌خورند. شاهد این سخن، روایت نبوی است که

فریقین آن را نقل کرده و مورد توجه بسیاری از اعلام قرار گرفته است: «ان من عباد الله لأناساً ما هم بأنبياء ولا الشهداء يغبطهم الأنبياء والشهداء يوم القيامة بمكانهم من الله تعالى (نوری، ۱۴۰۸ق، ج ۲، ص ۳۲۴)؛ برخی از بندگان خداوند کسانی هستند که از پیامبران نیستند، ولی انبیا و شهدا به آنها غبطه می‌خورند».

این حدیث با کمی تغییر در «صحاح سته»، تفسیر سیوطی، تفسیر طبری، کنزالعرفان و... آمده است: «قال رسول الله ﷺ: ايها الناس اسمعوا واعقلوا واعلموا ان لله عبداً ليسوا بأنبياء ولا شهداء يغبطهم النبيون والشهداء على مجالسهم وقربهم من الله» (متقی هندی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۱۴). «لقد علمت اقواماً ما هم بأنبياء ولا شهداء يغبطهم الأنبياء في الله» (ابی داود سجستانی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۱۴۹). صدرالدین شیرازی براساس این حدیث نبوی، امکان دست‌یابی اولیاء خدا به حکمت عرشی را امری مسلم می‌داند. او از این حدیث استفاده می‌کند که باب حکمت عرشی و معارف و حیانی برای غیر معصومین نیز مفتوح است. ایشان خاستگاه بسیاری از علوم ناب اولیاء خدا را ارتباط و اتصال آنان به خزائن علم الهی می‌داند. به عقیده ایشان، اگر معرفت نسبت به اموری که از راه مجاری ادراکات متعارف نظیر حس و عقل میسور نباشد، در این صورت چنین معرفتی حاصل نوعی اتصال و ارتباط با عالم غیب است که آن عالم از نظر ظاهری پنهان است. این نوع ارتباط حاصل کاوش‌های عقلانی محض نیست. بلکه این اتصال و آگاهی به عالم غیب، از سنخ اتصالی و ارتباطی است که پس از مجاهدت علمی و عملی عبد صالح به اذن خدا حاصل می‌شود. ممکن است از طریق وحی، الهام، رؤیای صادق، کشف و شهود و... به دست آید (ر.ک: صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۸، مشهد پنجم، اشراق نهم).

امام خمینی رحمته الله علیه نیز در شرح این حدیث می‌نویسد: «اگر انسان قوای خود را در راه اطاعت خداوند به کار گرفت، خداوند آنها را به قوای روحانی تبدیل می‌کند. پس سمع و بصر او، سمع و بصر روحانی گردد و با آن سمع، کلمات ملائکه [را] بشنود» (موسوی خمینی، ۱۳۶۸، ص ۴۹۹). به نظر ایشان چنین مقامی تنها با انجام عبادت مستحبی و واجب به دست نمی‌آید، بلکه علاوه بر آن لازم است در وجود آدمی تحول بنیادی و اساسی ایجاد گردد و با فرشتگان سنخیت پیدا نماید (یعنی فرشته‌خوی شود) تا بتواند کلام فرشته را بشنود.

دیدن هر چیز را شرط است این

رو مجرد شو مجرد را ببین

رسیدن به چنین مقامی، همان است که در تعبیر عرفا به نبوت انبائی معروف است. گرچه با رحلت پیامبر اعظم ﷺ باب نبوت تشریحی منسد گردید، ولی داد و ستد اخبار غیبی هم چنان ادامه دارد و باب ارتباط با علم الهی برای اهلش هم چنان مفتوح است. از طرفی، براساس آموزه‌های کلامی و عرفانی، ولایت امری مستمر و همیشگی است و نتیجه آن انفتاح باب حکمت عرشی است. قیصری در این باره می‌گوید: «فان الرساله و النبوه اعنی نبوه التشريع و رسالته تنقطعان و الولایه لاتنقطع ابدا (قیصری، ۱۳۷۷، ص ۴۳۸)؛ نبوت تشریحی و رسالت به پایان رسید، اما ولایت هیچ‌گاه پایان نمی‌پذیرد». از این جهت ارتباط معرفتی عرش و فرش هم چنان باقی است. ابن عربی نیز در «فتوحات» در مواضع مختلف به بحث ارتباط با عالم غیب از طریق الهام پرداخته و می‌گوید: «جاز بل وقع و صحّ ان یخاطب الحق جمیع الموجودات و یوحی الیها من سماء و ارض و جبال و غیر ذالک من الموجودات» (ابن عربی، بی‌تا، ج ۳، ص ۳۹۳). نه تنها ارتباط با عالم غیب ممکن است، بلکه چنین ارتباطی واقع نیز شده است. امکان دارد خداوند همه موجودات (نظیر آسمان، زمین، کوه‌ها و...) را مخاطب قرار دهد و به آنها وحی نماید. بدیهی است اگر خداوند به آسمان و زمین وحی می‌کند و آنها را مورد خطاب قرار می‌دهد، به طریق اولی انسان را نیز از خزانه علم غیب خود بی‌نصیب نمی‌کند.

علی علیه السلام در سخنان خود به کمال تصریح می‌کند که ارتباط و حیانی خداوند با بندگانش همیشه برقرار است و هیچ‌گاه قطع نمی‌شود. ایشان می‌فرماید: «اللهم بلی لاتخلو الارض من قائم لله بحجّه اما ظاهراً مشهوراً و اما خائفاً مغموراً، لئلا تبطل حجج الله و بیناته (نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷)؛ زمین هیچ‌گاه از حجت الهی خالی نیست که برای خدا با برهان روشن قیام کند. یا آشکار و شناخته‌شده و یا بی‌مناک و پنهان، تا حجت خدا باطل نگردد و نشانه‌هایش از بین نرود». از این کلام حضرت این نتیجه به دست می‌آید که ظرفیت وجودی بعضی از بندگان صالح خدا به حدی است که علم به آنها هجوم می‌آورد (هجم بهم العلم) (همان).

البته این پرسش به ذهن می‌رسد که منشأ این علم کجا بوده و خود این علم از چه سنخ است؟ بدون شک منظور از علم در این سخن علی علیه السلام، حکمت عرشی و وحیانی است، نه علمی که از راه متعارف به دست می‌آید. حضرت در این کلام به طور ضمنی به خاستگاه این معرفت اشاره کرده‌اند که: «وصحبوا الدنیا بابدان ارواحها معلقه بالمحلّ الاعلی» (همان). آنها به محلّ اعلیّ اتصال دارند و بدیهی است وقتی به عالی‌ترین محلّ اتصال

داشته باشند، در این صورت از خزائن علم الهی بهره‌مند می‌گردند. بنابراین خاستگاه چنین علمی، خزانه غیب الهی است که سیل‌گونه بر دل‌های اولیاء الهی جاری می‌گردد. بنابراین با اینکه علم به‌طور متعارف با تلاش و کوشش فراوان به‌مقدار محدود نصیب آدمیان می‌گردد، لیکن جریان علم در جان اولیاء الله به‌صورت انبوه است. به همین دلیل حضرت می‌فرماید علم به آنها هجوم آورده است؛ چون جانشان ظرف مناسبی برای پذیرش معارف الهی است. از این جهت علم به وفور نصیب آنان می‌گردد.

تحصیل معرفت همواره با دشواری همراه بوده و تولید آن به‌کندی صورت می‌گیرد. اغلب در ساحت دانش، تولید انبوه امکان‌پذیر نیست. معمولاً اندیشمندان در یک رشته علمی به تدریج به نتایج اندکی دست می‌یابند؛ زیرا دسترسی به علم مشکل است و مشکل‌تر از آن، دسترسی به علم یقینی و قطعی است. لکن اولیای الهی از این قاعده مستثنا هستند؛ زیرا علم آنان موهوبی است.

یقین به مبدأ، معاد، ملائکه و بسیاری از آموزه‌های دین، محصول درس و بحث متعارف نیست. بلکه علاوه بر جهاد علمی، نیازمند تقوی و سلوک معنوی می‌باشد. حکمت عرشی ره‌آورد عبادت و بندگی و محبت و عشق بی‌پایان به خداوند است. از طرفی معرفت یقینی و قطعی به مقدار زیاد بین مردم توزیع نشده است؛ زیرا یقین کالایی است بس کمیاب و دست‌یافتن به آن مشکل. امام رضا علیه السلام می‌فرماید: «لم یقسّم بین الناس شیء اقلّ من الیقین (کلینی، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۵۲)؛ چیزی در عالم به کمی یقین در میان مردم توزیع نشده است.» گرچه معارف قطعی و یقینی کمیاب است، لیکن گوهری عزیز و گران‌بهاست که رزق اوحدی از بندگان صالح می‌گردد. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «و مامن شیئی اعزّ من الیقین» (همان، ص ۵۱). با توجه به استعداد و قابلیت‌هایی که در اولیاء الله وجود دارد، از این جهت قلب‌های آنان سرشار از معارف الهی می‌گردد. اولیاء خدا نه تنها به علم یقینی می‌رسند، بلکه مراتب اعلاّی یقین را به کف می‌آورند که در آن هیچ تردید و اعوجاجی نیست (باشروا روح الیقین (همان)).

از این سخن حضرت می‌توان فهمید که یقین نیز مراتبی دارد و اولیاء الله به روح و لبّ و مغز یقین رسیده‌اند. اینها همان کسانی هستند که انبیاء به مقام و جایگاهشان غبطه می‌خورند و علی علیه السلام مشتاق دیدارشان است. ابن ابی‌الحدید معتقد است معنای «حجت» در عبارت «اللهم بلی لاتخلوا الارض من قائم لله بحجه» همان کسی است که از طرف خداوند مهیمن و



مسیطر بر بندگان است (ابن ابی الحدید، ۱۴۱۰ق، ج ۱۸، ص ۳۵۱). آیا ممکن است حجت الهی در میان خلائق باشد، ولی این حجت با مبدأ علم (و ملاء و محلّ اعلی) مرتبط نباشد؟ بدون تردید ارتباط معرفت بخشی خداوند با بندگان صالحش از طریق حجت به صورت مستمر برقرار است:

پس به هر دوری ولیّی قائم است	تا قیامت آزمایش دائم است
پس امام حیّ قائم آن ولی است	خواه از نسل عمر خواه از علی است
مهدی و هادی وی است ای راه جو	هم نهان و هم نشسته پیش رو
او چو نور است و خرد جبریل اوست	آن ولیّ کم از او قنديل اوست

(مولوی، ۱۳۷۸، دفتر دوم)

صرف نظرا از ارتباط تکوینی ولیّی خدا با جهان که موجب دوام فیض بر مخلوقات است، ارتباط معرفت بخشی خداوند نیز از طریق اولیاء الهی حاصل می شود. در احادیث راه های رسیدن به این معارف ناب بیان شده است. از میان انبوه احادیث، برای نمونه به برخی از آنها اشاره می شود.

### الف) چله نشینی خالصانه اولیای الهی

در بسیاری از احادیث آمده است که اگر انسان چهل روز خود را برای خداوند خالص و زلال نماید، یعنی در نیت و عمل و گفتارش غیر خدا را در نظر نگیرد، یک انقلاب معرفتی در او ایجاد شده و چشمه های حکمت در قلب و جانش فوران خواهد نمود. آنگاه این حکمت بر زبان او نیز جاری خواهد شد. یعنی گره ها از زبانش باز می شود و قدرت انتقال این حکمت و معرفت به دیگران را نیز پیدا خواهد نمود: «من اخلص لله اربعین صباحاً ظهرت ینایع الحکمه من قلبه علی لسانه» (کلینی، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۲۶). در این حدیث، به کمیت و کثرت معرفت تصریح شده است؛ زیرا سخن از ینایع حکمت (چشمه ها) است. چشمه علم نشان و نماد جوشش و فیضان معرفت است. وقتی ولیّ خدا ظرف جانش را خالص کرد، آنگاه معرفت انبوه به او عطا می شود.

### ب) شیطان ستیزی

رجم شیطان و راندن و دور کردنش از دل و جان، موجب ارتباط و اتصال به عالم غیب و بهره مندی از علوم الهی است. راز اینکه راه های آسمانی به روی عموم مردم بسته است،

به خاطر اطاعت شیطان و اسارت نفس و حاکمیت خیال بر عقل است.

جان همه روزه لگد کوب خیال و زیان و سود واز بیم زوال  
نی صفامی ماندش نی لطف و فرّ نی به سوی آسمان راه سفر  
(مولوی، ۱۳۷۸، دفتر اول)

بی توجهی به دام و دانه‌های شیطان، انسان را زمین گیر می‌کند و از صعود در راه‌های  
آسمانی باز می‌دارد: «والعمل الصالح یرفعه» (فاطر (۳۵)، ۱۰)؛ اندیشه و رفتار صالحانه، آدمی  
را آسمانی می‌کند. یا: «لولا انّ الشیاطین یحومون حول قلوب بنی آدم لرأوا ملکوت السموات  
والارض» (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۷، ص ۳۳۵)؛ اگر شیاطین گرداگرد دل‌های فرزندان آدم  
گردش نمی‌کردند، آنها ملکوت آسمان و زمین را می‌دیدند».

### اجتناب از پرگویی و آشفتگی درونی

پرگویی (فضوله الکلام) یکی از آفات و موانع بزرگ در مسیر معرفت و کمال است؛ همان  
گونه که خیالات باطل و گفتار بیهوده علت کوری و کری باطنی و عدم وصول به خزانه  
علم الهی است: «لولا تکثیر فی کلامکم و تمریح فی قلوبکم لرأیتم ما أری ولسمعتم ما اسمع  
(طبرانی، بی‌تا، ج ۸، ص ۲۱۷)؛ اگر زیاده‌گویی زبان و اضطراب و آشوب در دل‌های شما  
نبود، آنچه را که من می‌بینم شما هم می‌دیدید و آنچه را که من می‌شنوم شما هم  
می‌شنیدید». کسانی که طالب حکمت عرشی‌اند، به جای زبان باید همه گوش باشند و  
خاموشی پیشه کنند.

انصتوا را گوش کن خاموش باش      تازبان حق نگشتی گوش باش  
(مولوی، ۱۳۷۸، دفتر دوم)  
اولیای الهی مأمور به گفتن و باقی نیز مأمور به سکوت و گوش دادن هستند.  
از این جهت به پیامبر ﷺ امر به "اقرأ" و "قل" شده است.

### ج) عبادت و پارسایی

عبادت و پارسایی مهم‌ترین ره‌توشه اهل معرفت است؛ زیرا عبادت پارسایان موجب قرب  
به حق است و آنها را به معراج می‌برد و ره‌آورد این سلوک معنوی پارسایان حکمت و  
معرفت عرشی است. در این خصوص تنها به حدیث مشهوری که از طریق شیعه و سنی  
رسیده و مولانا نیز آن را در مثنوی به نظم در آورده است، بسنده می‌شود. پیامبر ﷺ پس از

نماز صبحگاهی اش در مسجد، متوجه یکی از نمازگزاران شد. دید چهره اش زرد شده و حال پریشانی دارد. از او دلجویی کرد و پرسید: چرا به این روز و حال افتاده‌ای؟ وقتی شخص ماجرای خود را گفت، معلوم شد که به عوالم دیگر سفر کرده و چشم و گوشش به عرش و عرشیان باز شده و از اخبار غیبی مطلع گردیده است. علت پریشان حالی اش هم به خاطر عبادت و بندگی شبانه‌روزی اش و همچنین اخبار و اطلاعاتی است که از این مشاهدات عرشی به دست آورده است: «حتی کأنی انظر الی عرش ربی و قد نصب للحساب و حشر الخلائق لذلک و انا فیهم و کأنی انظر الی اهل النار و هم فیها معذبون مصطرحون و کأنی الان اسمع زفیر النار یدور فی مسامعی فقال رسول الله لاصحابه: هذا عبد نورالله قلبه بالایمان» (کلینی، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۵۳)؛ تا آنجا که گویا عرش پروردگارم را می‌بینم که برای رسیدگی به حساب خلق برپا شده و مردم برای حساب گرد آمده‌اند و گویا اهل بهشت را می‌نگرم که در نعمت به سر می‌برند و بر کرسی‌ها تکیه زده و یکدیگر را معرفی می‌کنند و گویا اهل دوزخ را می‌بینم که در آنجا معذبند و فریادرسی می‌خواهند. گویی اکنون صدای شعله‌های آتش جهنم را در گوشم می‌شنوم. رسول خدا فرمود: این جوان بنده‌ای است که خدا دلش را به نور ایمان روشن ساخته است.

گفت پیغمبر صباحی زید را	کیف اصبحت ای رفیق باصفا
گفت اصبحت مؤمناً باز اوش گفت	کو نشان از باغ ایمان گر شکفت
گفت روزه بوده‌ام من روزه‌ها	شب نخفستم ز عشق و سوزها
گفت خلقان چون ببینند آسمان	من ببینم عرش را با عرشیان

(مولوی، ۱۳۷۸، دفتر اول)

طبق این حدیث، این صحابه تربیت شده مکتب رسول خدا توانسته به عرش و عرشیان نظر کند و بهشت و بهشتیان را به تماشا بنشیند و جهنم و اهل عذاب را ببیند. با اینکه بزرگان دین می‌گویند جزئیات عالم آخرت، امور فرا عقلی است و عقل بدون استمداد وحی از ادراک آن عاجز است، ولی این عبد مؤمن توانسته بود به این درجه از معرفت نائل گردد. چنین معرفتی، حکمت عرشی است که به طور متعارف از راه تعلیم و تعلم به دست نمی‌آید، بلکه حاصل پارسایی و طهارت جان است. فیض کاشانی در تفسیر این فقره از حدیث که می‌فرماید «هذا عبد نورالله قلبه بالایمان»، می‌نویسد: «نورآینتی که در این حدیث بدان اشاره شده، فقط به سبب ایمان و شدت یقین به دست می‌آید. ایمان و یقین موجب

می‌شود انسان مؤمن و اهل یقین به حقیقت امور محسوس و معقول وقوف یابد. تمام حجاب‌ها و پرده‌ها از دیدگانش برطرف گردد و حقایق اشیاء را بدون هیچ شک و تردیدی با چشم یقین بشناسد. معرفت حاصل از ایمان و یقین برای دل و جانش آرامش و راحتی می‌آورد. در واقع چنین شخصی به حکمت حقیقی دست می‌یابد: "وهذه هي الحكمة الحقيقية التي من اوتيتها فقد اوتي خيراً" (فیض کاشانی، ۱۳۶۵، ج ۴، ص ۱۴۹).

به نظر وی، دل و جان چنین بنده‌ای استعدادی پیدا کرده که حقیقت تمام اشیاء در آن تجلی یابد؛ زیرا در این هنگام مانعی بین او و حقایق عالم نیست. از این جهت افق دیدگانش ملک و ملکوت را در می‌نوردد. او در این خصوص می‌نویسد: «لان القلب مستعد لان يتجلى فيه حقيقة الحق في الاشياء كلها من اللوح المحفوظ الذي هو منقوش بجميع ما قضى الله به الى يوم القيامة» (همو، ص ۱۵۰).

صدرالدین شیرازی نیز در شرح این حدیث به نکاتی اشاره کرده است که بی‌شبهت به سخنان فیض کاشانی نیست. او می‌گوید: «انه لا يتحقق بعد استقامه جميع الاعضاء الظاهرة و الباطنة و لاريب ان الايمان بهذا المعنى نور الهى يتنور به الظاهر و الباطن» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۳، ج ۸، ص ۱۶۶). به نظر وی، این حالت عبد آنگاه پدید می‌آید که تمام اعضاء ظاهر و باطنش اصلاح گردد. در این صورت او به ایمان دست می‌یابد و ایمانش نور الهی است که ظاهر و باطن اشیاء را نورانی می‌کند و هیچ نقطه تاریکی در عالم وجود برایش باقی نمی‌ماند. او در این مرحله به مرتبه عین‌الیقین می‌رسد: «بلغ مرتبه عين اليقين و شاهد جمال الاسرار و انكشف له احوال آخره و الجنة و النار» (همان، ۱۶۷).

سخنان علی علیه السلام پیرامون اوصاف پارسایان بی‌شبهت به حال زید بن حارثه نیست. حضرت می‌فرماید معرفت و ایمان اهل تقوی نسبت به بهشت و جهنم، بسان کسی است که از نزدیک بهشت و جهنم را دیده و حس کرده است و هیچ تردیدی در آن ندارد: «هم و الجنة کمن قدراها و هم فيها متنعمون و هم والنار کمن قدراها و هم فيها معدّبون» (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳). بهشت و جهنم و احوال اهل آن از اموری ناپیدا و غیب عالم است. از راه علوم کسبی و برهان و استدلال ذهنی نمی‌توان به جزئیات آن پی برد. از طرفی هم در این کلام علی علیه السلام آمده است که معرفت پارسایان نسبت به بهشت و جهنم مانند معرفت کسی است که با چشم آن را می‌بیند. چنین دانشی همان حکمت عرشی است که در سایه طهارت و تقوی نصیب بشر می‌گردد، تا جایی که می‌تواند به غیب عالم راه یابد.

در برخی احادیث نیز تصریح شده است که مؤمنین می‌توانند به مقامات و مراتب انبیاء نزدیک گردند. امام باقر علیه السلام فرمود: «پیامبر صلی الله علیه و آله در سفری با گروهی مواجه شد و از آنان سؤال کرد "شما کیستید"؟ گفتند ما از مؤمنین هستیم. رسول خدا فرمود "حقیقت ایمان شما چیست"؟ گفتند ما به مقام رضا، تسلیم و تفویض رسیده‌ایم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: "علماء حکماء و کادوا ان یكونوا من الحکمة انبیاء" (کلینی، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۵۲).

این مقام تنها مخصوص آن جماعت نیست. لذا هر کس چنین صفاتی را کسب کند، در بهره‌مندی از حکمت به مقام نبوت نزدیک می‌شود. در خاندان اهل بیت علیهم السلام کسانی مانند حضرت عباس علیه السلام، حضرت زینب علیها السلام، حضرت علی اکبر علیه السلام، حضرت فاطمه معصومه علیها السلام و... اتصال و ارتباطشان به خداوند در افق معصومین علیهم السلام است. ایشان با اینکه از مقام عصمت برخوردار نبودند، لیکن حقایق عرشی را در همان افق معصومین علیهم السلام دریافت می‌کردند. شاهد این ادعا - همان‌گونه که گذشت - سخن امام زین العابدین علیه السلام به حضرت زینب علیها السلام است که فرمود: «انت عالمة غیر معلمه و فهمة غیر مفهمه». در میان شاگردان و اصحاب رسول خدا نیز کسانی مانند سلمان، مقداد، ابوذر و... به مقام «منا اهل البیت» رسیده‌اند. چگونه می‌توان با چنین شواهد روشنی باب حکمت عرشی را منحصر در مقام نبوت و عصمت نمود؟

دائماً از غیب نونو می‌رسد      وز جهان تن برون شو می‌رسد

(مولانا، ۱۳۷۸، دفتر اول)

این‌گونه احادیث به روشنی راه و ره‌توشه لازم را برای اولیای الهی جهت دریافت حکمت عرشی بیان کرده است. با التزام به مفاد این توصیه‌ها، به تدریج دریچه‌ای از غیب عالم به سوی ولی خدا باز می‌شود و او را لایق دریافت حکمت عرشی می‌کند، تا بدان‌جاکه در افق نبوت قرار می‌گیرد و هر آنچه که به چشم و گوش انبیا می‌رسد، او نیز دریافت می‌کند. اگر در متن و محتوای این‌گونه احادیث دقت شود، دیگر استبعادی در امکان دست‌یابی به حکمت عرشی باقی نمی‌ماند و حتی بسیاری از شبهات پیرامون وحی و نبوت نیز حل می‌گردد. غفلت از این‌دسته احادیث موجب شده بسیاری از معارف مورد توجه عموم دین‌پژوهان قرار نگیرد. فقها از حدیث «رفع» - آن هم فقط از فقره "رفع ما لایعلمون" - (ابن‌شعبه حرانی، ۱۳۷۳، ص ۵۰) کتاب برائت نوشته‌اند و یا از حدیث «لاینقض الیقین بالشک ابدأ» (طوسی، ۱۴۰۱ق، ج ۱، ص ۸) کتاب استصحاب نوشته‌اند. ولی [از طرف ایشان]

به آن دسته از احادیث معصومین علیهم السلام که به کیفیت دست‌یابی بشر به حکمت عرشی مرتبط است، تعمق و تفقه کافی نشده است.

اگر اندیشمندان با روش اجتهادی به فهم احادیث مربوط به حکمت عرشی روی آورند، منظومه معرفت دینی غنای بیشتری می‌یابد. بنابراین ارتباط عرش و فرش و راه‌های رسیدن به خداوند و بهره‌مندی از خزانه علم الهی در سایه‌سار قرآن و عترت برای بشر هم‌چنان امکان‌پذیر است.

### نتیجه‌گیری

شناخت انسان از ساحت‌ها و مراتب وجودی خود و توجهش به ظرفیت و قابلیت‌هایی که در او به ودیعه گذاشته شده، موجب می‌شود که وی (انسان) برای دریافت حکمت عرشی و معارف الهی ناب و زلال، به هیچ حدی متوقف نگردد و به خزانه علوم الهی چشم دوخته و خود را از آن منبع [فیض] سیراب کند. راه‌های دست‌یابی به حکمت عرشی و معارف وحی‌گونه در برخی احادیث، از جمله حدیث قرب نوافل و قرب فرائض، بیان شده است. این احادیث و نظایر آن بیانگر اتحاد و اتصال اولیاءالله با مبادی عالیه معارف و حیانی و عرشی است. براساس این‌گونه احادیث، بهره‌مندی از معارف در طراز وحی منحصر در انبیا و اوصیا نیست. بلکه برای هر یک از اولیاء الهی راه‌های وصول به حکمت عرشی هم‌چنان مفتوح است. به این معنا که با وجود استعداد و قابلیت و ظرفیت‌های لازم در انسان، دریغی از افاضه حکمت عرشی از ناحیه حق تعالی نیست؛ گرچه هیچ ملازمه‌ای بین دست‌یابی به این سنخ از معارف و مقام نبوت نیست. به‌کارگیری روش‌های اجتهادی در فهم احادیثی که بیانگر ساحت‌های علوم الهی و عرشی است، موجب دست‌یابی به معارف عمیق و دقیق و حیانی و حکمت عرشی و قدسی است.

## کتابنامه

- قرآن کریم.

۱. ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبة الله (۱۴۱۰ق). شرح نهج البلاغه. تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دار احیاء التراث.
۲. ابن حنبل، احمد بن محمد (بی تا). المسند. بیروت: دار صادر.
۳. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی (۱۳۷۳). تحف العقول عن آل الرسول. تهران: انتشارات کتابچی.
۴. ابن عربی، محمد بن علی (بی تا). الفتوحات المکیه. بیروت: دار صادر.
۵. ابن عساکر، علی بن حسن (۱۴۱۵ق). تاریخ مدینه دمشق. بیروت: دار الفکر.
۶. ابن ابی داود سجستانی، عبدالله بن سلیمان (۱۴۱۰ق). سنن ابی داود. بیروت: دار الفکر.
۷. بخاری، محمد بن اسماعیل (بی تا). الجامع الصحیح. بیروت: دار الفکر.
۸. برقی، احمد بن محمد (۱۳۷۱). المحاسن. قم: دار الکتب الاسلامیه.
۹. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۵). شمیم ولایت. قم: انتشارات اسراء.
۱۰. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۵). ریحیق مختوم (ج ۱)، «شرح حکمت متعالیه». قم: مرکز نشر اسراء.
۱۱. خمینی، سید روح الله (۱۳۶۸). چهل حدیث. تهران: مرکز نشر فرهنگی رجاء.
۱۲. خوبی، میر حبیب الله بن محمد هاشم (۱۴۰۰ق). منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه. تهران: انتشارات مکتبه الاسلامیه.
۱۳. سبزواری، هادی بن مهدی (۱۳۶۹). شرح المنظومه. قم: انتشارات علامه.
۱۴. سید رضی، محمد بن حسین (۱۳۸۶). نهج البلاغه. ترجمه محمد دشتی. قم: انتشارات مباحله.
۱۵. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۸۳). شرح اصول کافی، مع التعليقات علی النوری. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۱۶. صدوق، محمد بن علی (۱۳۷۸ق). عیون اخبار الرضا. تهران: نشر جهان.
۱۷. طبرانی، سلیمان بن احمد (بی تا). المجمع الكبير. قاهره: مکتبه ابن تیمیه.
۱۸. طبرسی، فضل بن حسن (۱۴۰۸ق). مجمع البیان فی تفسیر القرآن. بیروت: دار المعرفه.
۱۹. \_\_\_\_\_ (۱۴۰۱ق). تهذیب الاحکام. به تحقیق سید حسن موسوی خراسانی. بیروت: افست.

۲۰. فیض کاشانی، محمد محسن (۱۳۶۵). الوافی. اصفهان: مکتب امیرالمؤمنین علیه السلام.
۲۱. قمی، عباس (۱۴۱۱ق). سفینه البحار و مدینه الحکم و الآثار. قم: نشر اسوه.
۲۲. قیصری، داود بن محمود (۱۳۷۷). رسائل قیصری. به تحقیق سید جلال الدین آشتیانی، تهران: انجمن حکمت و فلسفه ایران.
۲۳. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۲). الاصول الکافی. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۲۴. متقی هندی، علاء الدین علی بن حسام الدین (۱۴۰۹ق). کنز العمال. بیروت: مؤسسه رساله.
۲۵. مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۴ق). مرآة العقول (ج ۷). تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۲۶. \_\_\_\_\_ (۱۴۰۳ق). بحار الانوار. بیروت: مؤسسه وفا.
۲۷. مولوی، محمد بن محمد (۱۳۸۷). مثنوی معنوی. تهران: فکر روز.
۲۸. نوری، حسین بن محمد تقی (۱۴۰۸). مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل. قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.